

## فخرالاسلام

حسین توفیقی

مرحوم محمدصادق فخرالاسلام (ره) یکی از پژوهشگرانی است که به مطالعات تطبیقی اسلام و مسیحیت پرداخته است. دو ویژگی مهم ایشان را نامبردار ساخته است:

۱. ترک آیین موروثی مسیحیت و تشرّف به دین مبین اسلام؛
۲. دفاع از ساحت مقدس پیامبر عالی قدر اسلام (ص) و قرآن مجید در برابر حمله‌های بی‌امان مبلغان مسیحی قرن نوزدهم.

مقاله حاضر جوانب مختلف هر یک از این دو ویژگی را بررسی می‌کند.

### ۱. تغییر کیش

ادیان و مذاهب اقیانوس‌هایی از دینداران هستند که حوادث اجتماعی، سیاسی، نظامی و احیاناً عاطفی، آنها را در تاریخ و جغرافیا تثبیت کرده است. قطراتی از این اقیانوس‌ها نیز گهگاهی به اقیانوس‌های مقابل می‌تراود. اقیانوس‌های دریافت‌کننده قطرات تازه‌وارد را همچون گوهرهایی گرامی می‌دارند و به وجودشان در جمع خود افتخار می‌کنند. این قطرات نوکیشان هستند.

بررسی پیشینه معرفتی نوکیشان نشان می‌دهد که بیشتر آنان از طبقه عوام بوده و در دین موروثی خود تخصص نداشته‌اند. از سوی دیگر، دست برداشتن یک عالم دینی از دین موروثی خویش بسیار نادر است.

از این رو، باید گفت اقدام شجاعانه مرحوم فخرالاسلام که مدعی است «در سن دوازده سالگی از تحصیل علم تورات وانجیل و سایر علوم نصرانیت فارغ التحصیل و علماً به مرتبه قسیسیت رسیده» کاری بزرگ بوده است. کشیش ژزوئیت، توماس میشل، می نویسد: در واقع، به طوری که از تاریخ به دست می آید، شمار مسیحیان و مسلمانانی که به دین و مسائل معنوی خود مخلصانه پایبند بوده، ولی از دین خود به دین دیگری روی آورده‌اند، بسیار ناچیز است. درست است که برخی از افراد در گذشته و حال به‌انگیزه‌هایی مانند ازدواج، انتخاب شغل، بهبود فرهنگ یا فشار اجتماعی از دینی به دین دیگر روی آورده‌اند، اما شمار کسانی که به دین خود کاملاً معتقد و پایبند بوده و با این وصف، دینی دیگر را انتخاب کرده‌اند، زیاد نیست.<sup>۱</sup>

بدیهی است که این توضیح بین‌الادیانی برای ورود به یک دین و خروج از دین دیگر در علم کلام ادیان ابداً مقبول نیست. فرایند تغییر دین در علم کلام به گونه‌ای تقریر می‌شود که بطلان دین بیگانه و حقانیت دین خودی را اثبات کند.

کسانی که به دین جدیدی جذب می‌شوند، معمولاً نمی‌توانند علت اصلی جذبشان را بیان کنند. دوستان فرد نوکیش علاقه‌مندند بدانند که چه چیزی از دین جدید در جذب وی مؤثر بوده است، اما بیشتر نوکیشان به سبب نداشتن آگاهی لازم از دین مبدأ و دین مقصد و عجز از مقایسه آنها، پاسخ مناسبی برای این پرسش ندارند.

البته همان‌طور که دینداران برای بقا بر دین موروثی خود دلایلی دارند، نوکیشان نیز برای انتخاب دین جدید دلایلی فراهم می‌کنند. یکی می‌گوید: «دین قبلی من خرافی بود، ولی دینی که اکنون انتخاب کرده‌ام، معقول است.» دیگری در این مقام، خوابی را که هرگز ندیده است، با آب و تاب نقل می‌کند. کسانی هم با پرسیدن امتیازات دین جدید از متخصصان، پاسخ خود را آماده می‌کنند.

مرحوم فخرالاسلام برای حل این مشکل، داستان اسلام آوردن خود را از مقدمه کتاب تحفة الاریب فی الرد علی اهل الصلیب، تألیف عبدالله الترجمان المیورقی (که در تونس از مسیحیت به اسلام مشرف شد و در سال ۸۲۳ق درگذشت) اقتباس و ترجمه کرده و در مقدمه کتاب اینس‌الاعلام جای داده است. نسخه‌های خطی و چاپی فراوانی از کتاب تحفة الاریب در کتابخانه‌های جهان وجود دارد و از جمله، چند نسخه خطی قدیمی آن در

۱. کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷، ص ۱۶-۱۷.

کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نگهداری می‌شود. ترجمه فارسی کتاب نیز چند بار با نام مؤلف اصلی و یک بار هم با نام مرحوم فخرالاسلام چاپ و منتشر شده است.<sup>۱</sup>

آن مرحوم در داستان اسلام آوردن خویش مدعی است که «اباً عن جدّ از عظمای قسیسین نصاری» بوده و در چندین مورد از آثار خویش به پیشینه کشیشی خود اشاره کرده است. ولی بسیار جای تأسف است که هیچ سندی برای این ادعا در دست نیست و هیچ کس از نام اصلی آن مرحوم و خاندان مسیحی وی آگاهی ندارد و نه تنها تاریخ تولد، بلکه تاریخ وفات آن جناب نیز قطعی نیست. از این رو، جا دارد خاندان مسلمانی که از او به یادگار مانده است، اطلاعات خانوادگی خود را در اختیار پژوهشگران بگذارند و با این اقدام خداپسندانه به وثوق و متانت آثار ارزشمند وی بیفزایند. آری، ادعای این عالم مسلمان برای مسلمانان حجت است، ولی مادامی که این نقاط ابهام باقی است، نمی‌توان برای غیرمسلمانان به آن استناد کرد.

اینک داستان اسلام آوردن مرحوم فخرالاسلام را از مقدمه انیس‌الاعلام می‌آوریم و بخش‌هایی از آن را که از داستان اسلام آوردن عبدالله ترجمان اقتباس و ترجمه شده است، با کتاب تحفة الاریب مقایسه می‌کنیم:

مؤلف این کتاب اباً عن جد از عظمای قسیسین نصاری بود و ولادتش در کلیسای ارومیه واقع گردیده است و در نزد عظمای قسیسین و معلمین نصاری در ایام جاهلیت تحصیل نموده، از آن جمله رابی یوحنا بکیر و قسیس یوحنا جان و رابی عاژ و غیر ایشان از معلمین و معلمات فرقه پروتستنت [= پروتستان] و از معلمین فرقه کاتلک [= کاتولیک] رابی تالو و قسیس کورکز و غیر ایشان از معلمین و معلمات و تارکات‌الدنیا که در سن دوازده سالگی از تحصیل علم تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیت فارغ‌التحصیل و علماً به مرتبه قسیسیت رسیده، و در ایام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم. بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق‌العاده و ضرب در بلدان،

۱. فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۷۹۶ و ۸۵۶. رک: انیس‌الاعلام، تهران، کتابفروشی

مقدمه تحفة الاريب	مقدمه انيس الاعلام
<p>فسكنت في كنيسة لقسيس كبير السن عندهم كبير القدر اسمه نقلاو مرتيل و كانت منزلته فيهم بالعلم و الدين و الزهد رفيعة جداً انفرد بها في زمنه عن جميع أهل دين النصرانية، فكانت الأسئلة في دينهم ترد عليه من الآفاق من جهة المملوك و غيرهم و صحب الأسئلة من الهدايا الضخمة ما هو الغاية في بابه و يرغبون في التبرك به و في قبوله لهداياهم و يتشرفون بذلك. فقرأت على هذا القسيس علم أصول النصرانية و أحكامه. و لم أزل أتقرب إليه بخدمته و القيام بكثير من وظائفه حتى صيرني من أخص خواصه.</p>	<p>خدمت یکی از قسسین عظام بلکه مطران و الامقام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بود و اشتهار تمام در مراتب علم و زهد و تقوی در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتلک از دور و نزدیک از ملوک و سلاطین و اعیان اشراف و رعیت سؤالات دینیة خود را از قسيس مزبور می نمودند و به مصاحبت سؤالات هدایای نفسیة بسیار از نقد و جنس از برای قسيس مذکور ارسال می داشتند و میل و رغبت می نمودند در تبرک از او و قبولی او هدایای ایشان را و از این جهت تشرف می نمودند و من اصول و عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصرانیت و احکام فروع ایشان را از محضر او استفاده می نمودم.</p>
	<p>به غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت و هر روز مجلس درس او قریب به چهارصد و یا پانصد نفر حضور به هم می رسانیدند و از بنات کلیسا که تارکات الدنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده بودند و در کلیسا معتکف بودند، جمعیت کثیری در مجلس درس ازدحام</p>

می نمودند و اینها را به اصطلاح نصاری  
«ربانتا» می گویند.

ولیکن از میان جمیع تلامذه با این حقیر  
الفت و محبت مخصوصی داشتند و  
مفاتیح مسکن و خزاین مآکل و مشرب  
خود را به حقیر سپرده بودند و استثناء  
نکرده بود، مگر یک مفتاح خانه کوچکی  
را که به منزله صندوقخانه بود و حقیر  
خیال می نمودم که آنجا خزانه اموال  
قسیس است و از این جهت با خود  
می گفتم قسیس از اهل دنیاست و پیش  
خود می گفتم ترک دنیا للدنیا و اظهار  
زهدش به جهت تحصیل زخارف  
دنیاست. پس مدتی در ملازمت قسیس  
به نحو مذکور مشغول تحصیل عقاید  
مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم تا  
اینکه سن حقیر به هفده و هجده رسید.

در این بین روزی قسیس را عارضه ای رو  
داد و مریض شده و از مجلس درس  
تخلف نمود. به حقیر گفت: ای فرزند  
روحانی، تلامذه را بگو که من حالت  
تدریس ندارم. حقیر از نزد قسیس بیرون  
آمدم و دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم  
می نمایند. بالمآل صحبت ایشان منتهی  
شد به معنی لفظ فارقلیطا در سریانی و  
پیرکلوطوس در یونانی که یوحنا صاحب  
انجیل چهارم آمدن او را در باب ۱۴ و

و انتهیت فی خدمتی له و  
تقربیی الیه الی أن دفع الی  
مفاتیح مسکنه و خزائن مآکله  
و مشربه و صیر جمیع ذلک  
کله علی یدی و لم یستن من  
ذلک سوی مفتاح بیت صغیر  
بداخل مسکنه کان یخلو فیه  
بنفسه، الظاهر أنه بیت خزانه  
أمواله التي کانت تُهدی الیه؛  
والله أعلم. فلأزمته علی ما  
ذکرت من القراءة علیه و  
الخدمة له عشر سنین.

ثم أصابه مرض یوماً من الدهر  
فتخلف عن حضور مجلس  
أقرانه و انتظره أهل المجلس و  
هم يتذکرون مسائل من العلوم  
إلی أن أفضی بهم الکلام الی  
قول الله عزوجل علی لسان  
نبيه عیسی (ع) فی الإنجیل إنه  
یأتی من بعده نبی اسمه  
البارقلیط. فبحثوا فی تعیین هذا  
النبی من هو من الأنبیاء و قال

کل واحد منهم بحسب علمه و فهمه.

فعظم بينهم في ذلك مقالهم و  
 كثر جدالهم؛ ثم انصرفوا من  
 غير تحصيل فائدة في تلک  
 المسألة. فأتيت مسکن الشيخ  
 صاحب الدرس المذكور؛ فقال  
 لي: ما الذي كان عندكم اليوم  
 من البحث في غيبتي عنكم؟  
 فأخبرته باختلاف القوم في  
 اسم البارقليط و أن فلاناً قد  
 أجاب بكذا و أجاب فلان بكذا  
 و سردت له أجوبتهم. فقال لي:  
 و بماذا أجبت أنت؟ فقلت:  
 بجواب القاضي فلان في  
 تفسيره الإنجيل. فقال لي: ما  
 قصرت و قاربت و فلان أخطأ  
 و كاد فلان أن يقارب، وليكن  
 الحق خلاف هذا كله؛ لأن  
 تفسير هذا الاسم الشريف لا  
 يعلمه إلا العلماء الراسخون في  
 العلم و أنتم لم يحصل لكم من  
 العلم إلا القليل.

فبادرت إلى قدميه أقبلهما و  
 قلت له: يا سيدي قد علمت  
 أنني ارتحلت إليك من بلد بعيد

۱۵ و ۱۶ از جناب عیسی (ع) نقل نموده  
 است که آن جناب فرمودند بعد از من  
 فارقلیطا خواهد آمد.

پس گفت وگویی ایشان در این باب بزرگ  
 و جدال ایشان به طول انجامید؛ صداها  
 بلند و خشن شد و هر کسی در این باب  
 رأی علی حده داشت و بدون تحویل  
 فایده از این مسئله منصرف گردیده و  
 متفرق گشتند. پس حقیر نیز نزد قسیس  
 مراجعت نمودم. قسیس گفت: ای فرزند  
 روحانی، امروز در غیبت من چه مباحثه  
 و گفت وگو می داشتند؟ حقیر اختلاف  
 قوم را در معنی لفظ فارقلیطا از برای او  
 تقریر و بیان نمودم و اقوال هر یک از  
 تلامذه را در این باب شرح دادم. از من  
 پرسید که قول شما در این باب چه بود؟  
 حقیر گفتم: مختار فلان مفسر و قاضی را  
 اختیار کردم. قسیس گفت: تقصیر  
 نکرده ای لیکن حق واقع خلاف همه این  
 اقوال است؛ زیرا که معنی و تفسیر این  
 اسم شریف را در این زمان به نحو  
 حقیقت نمی دانند مگر راسخان در علم،  
 از آنها نیز اندک!

پس حقیر خود را به قدم های شیخ  
 مدرس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی،  
 تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر

و لي في خدمتك عشر سنين  
 حصلت عنك فيها من العلوم  
 جملة لا أحصياها. فلعل من  
 جميل إحسانكم أن تمنوا علي  
 بمعرفة هذا الاسم.... فبکی  
 الشيخ وقال لي يا ولدي: والله  
 أنت لتعز علي كثيراً من أجل  
 خدمتك لي و انقطاعك إلي  
 في معرفة هذا الاسم الشريف  
 فائدة عظيمة، لكني أخاف  
 عليك أن يظهر ذلك عليك  
 فتقتلك عامة النصارى في  
 الحين.

فقلت له: يا سيدي والله العظيم  
 و حق الإنجيل و من جاء به  
 لأتکلم بشيء مما تُسِرّه إلي إلا  
 عن أمرک.

از بدایت عمر تا کنون در تحصیل علم  
 کمال انقطاع و سعی را دارم و کمال  
 تعصب و تدین را در نصرانیت دارم؛ به  
 جز در اوقات صلوات و وعظ تعطیلی از  
 تحصیل و مطالعه ندارم. پس چه  
 می شود اگر شما احسانی نمایید و معنی  
 این اسم شریف را بیان فرمایید؟! شیخ  
 مدرس به شدت گریست؛ بعد گفت: ای  
 فرزند روحانی، والله تو اعز ناسی در نزد  
 من و من هیچ چیز را از شما مضایقه  
 ندارم. اگرچه در تحصیل معنی این اسم  
 شریف فایده بزرگی است، ولیکن به  
 مجرد انتشار معنی این اسم متابعان  
 مسیح من و تو را خواهند کشت، مگر  
 اینکه عهد نمایی در حال حیات و  
 ممات من این معنی را اظهار نکنی،  
 یعنی اسم مرا نببری، زیرا که موجب  
 صدمه کلی است در حال حیات از برای  
 من و بعد از ممات از برای اقارب و  
 تابعان من و دور نیست که اگر بدانند این  
 معنی از من بروز کرده است قبر مرا  
 بشکافند مرا آتش بزنند.

پس این حقیر قسم یاد نمودم که والله  
 العلی العظيم به خدای قاهر غالب مهلک  
 مدرک منتقم و به حق انجیل و عیسی (ع)  
 و مریم (ع) و به حق تمامی انبیا و صلحا  
 و به حق جمیع کتابهای

منزله از جانب خدا و به حق قدیسن و قدیسات من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد، نه در حال و نه بعد از ممات.

فقال لي: يا ولدي إني سألتك في أول قدومك عليّ عن بلدك و هل هو قريب من المسلمين و هل يغزونكم أو تغزونهم لأختبر ما عندك من المنافرة للإسلام.

فاعلم يا ولدي أن البارقليط هو اسم من أسماء نبيهم محمد(ص) و عليه نزل الكتاب الرابع المذكور على لسان دانيال(ع) و أخبر أنه سينزل هذا الكتاب عليه و أن دينه هو دين الحق و ملته هي الملة البيضاء المذكورة في الإنجيل.

پس از اطمینان گفت: ای فرزند روحانی، این اسم از اسماء مبارکه پیغمبر مسلمین می باشد، یعنی به معنای احمد و محمد(ص) است.

پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذکر را به من داد و گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را نزد من بیاور. حقیر چنین کردم و کتابها را نزد ایشان آوردم. این دو کتاب به خط یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت(ص) با قلم بر پوست نوشته شده



بود و در کتابین مذکورین لفظ  
فارقلیطا را به معنی احمد و محمد(ص)  
ترجمه نموده بودند....

حقیر گفتم: شما در باب دین نصاری چه  
می گوئید؟ گفت: ای فرزند روحانی، دین  
نصاری منسوخ است به سبب ظهور شرع  
شریف حضرت محمد(ص) و این لفظ  
را سه مرتبه تکرار نمود.

قلت له: یا سیدی و ما تقول فی  
دین هؤلاء النصارى؟ فقال لی:  
یا ولدی لو أن النصارى أقاموا  
علی دین عیسی(ع) الأول لكانوا  
علی دین الله؛ لأن عیسی(ع) و  
جميع الأنبياء دينهم دین الله،  
ولكن بدلوا وكفروا.

فقلت له: یا سیدی و کیف  
الخلاص من هذا الأمر؟ فقال:  
یا ولدی بالدخول فی دین  
الإسلام. قلت له: و هل ینجو  
الداخل منه؟ قال لی: نعم،  
ینجو فی الدنيا و الآخرة. فقلت:  
یا سیدی إن العاقل لا یختار  
لنفسه إلا أفضل ما یعلم فإذا  
علمت فضل دین الإسلام  
فما یمنعک منه؟

فقال لی: یا ولدی إن الله تعالی  
لم یطلعنی علی حقيقة ما  
أخبرتک به من فضل الإسلام و  
شرف نبی أهل الإسلام إلا بعد

من گفتم: در این زمان طریقه نجات و  
صراط مستقیم مؤدی الی الله کدام  
است؟ گفت: طریقه نجات و صراط  
مستقیم مؤدی الی الله منحصر است در  
متابعت محمد(ص). گفتم: آیا متابعت  
آن حضرت از اهل نجات اند؟ گفت: ای  
والله ای والله ای والله! پس گفتم: مانع  
شما از دخول در دین اسلام و متابعت  
سید الانام چه چیز است و حال آنکه  
شما فضیلت دین اسلام را می دانید و  
متابعت حضرت ختمی مرتبت(ص) را  
طریقه النجاة و صراط مستقیم المؤدی  
الی الله می خوانید؟

گفت: ای فرزند روحانی، من بر حقیقت  
دین اسلام و فضیلت آن برخوردار  
نگردیدم مگر بعد از کبر سن و اواخر  
عمر؛ و در باطن من مسلمانم، ولیکن به

حسب ظاهر نمی توانم این ریاست و بزرگی را ترک نمایم. عزت و اقتدار مرا در میان نصاری می بینی. اگر فی الجمله میلی از من به دین اسلام بفهمند، مرا خواهند کشت. و بر فرض اینکه از دست ایشان فراراً نجات یافتم، سلاطین مسیحیه مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست؛ به عنوان اینکه خزاین کلیسا در دست من است، خیانتی در آنها کرده ام و یا چیزی از آنها برده ام و خورده ام و بخشیده ام. مشکل می دانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند.

و بعد از همه اینها فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمانم، خواهند گفت خوشا به حالت! جان خود را از آتش جهنم نجات داده ای؛ بر ما منت مگذار، زیرا که به دخول در دین حق و مذهب هدی خود را از عذاب خدا خلاص نموده ای! ای فرزند روحانی، خوشا به حالت، از برای من نان و آب نخواهد بود! پس من پیرمرد در میان مسلمانان که عالم به لغت ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و فلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه ها و

کبر سنی و وهن جسمی و لا عذر لنا فيه بل هو حجة الله علينا قائم و لو هداني الله لذلك و أنا في سنك لتركت كل شيء و دخلت في دين الحق. و حب الدنيا رأس كل خطيئة. و أنت ترى ما أنا فيه عند النصارى من رفعة الجاه و العز و الترف و كثرة عرض الدنيا و لو أني ظهر علي شيء من الميل إلى دين الإسلام لقتلتنى العامة في أسرع وقت.

و هب أني نجوت منهم و خلصت إلى المسلمين فأقول لهم: اني جئتكم مسلماً، فيقولون لي: قد نفعت نفسك بنفسك بالدخول في دين الحق فلا تمن علينا بدخولك في دين خلصت به نفسك من عذاب الله. فأبقي بينهم شيخاً كبيراً فقيراً ابن تسعين سنة لأفقه لسانهم و لا يعرفون حقي، فأموت بينهم جوعاً.

ویرانه‌ها رخت از دنیا خواهم برد! خیلی کسانی را به چشم خود دیده‌ام که رفته‌اند داخل دین اسلام گردیده‌اند و اهل اسلام از ایشان نگاهداری نکرده، مرتد گشته و از دین برگشته و از دین اسلام دوباره به دین خود مراجعت کرده‌اند و خسرالدنیا و الآخرة شده‌اند! من هم از همین می‌ترسم که طاقت شداید و مصائب دنیا را نداشته باشم و آن وقت نه دنیا دارم و نه آخرت!

و أنا و الحمد لله علی دین محمد(ص) می‌باشم. پس شیخ مدرس گریه کرد، حقیر هم گریستم و بعد از گریه بسیار گفتم: ای پدر روحانی، آیا مرا امر می‌کنی که داخل دین اسلام بشوم؟ گفت: اگر آخرت و نجات می‌خواهی، البته باید دین حق را قبول نمایی. و چون جوانی، دور نیست که خدا اسباب دنیویه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من همیشه تو را دعا می‌کنم در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیرالانامم. و اغلب قسیسین در باطن حالت مرا دارند و مانند من بدبخت نمی‌توانند ظاهراً دست از ریاست دنیویه بردارند؛ و الا هیچ شک و شبهه‌ای نیست در اینکه امروز در روی زمین دین اسلام دین خداست.

و أنا و الحمد لله علی دین عیسی(ع) و علی ما جاء به، يعلم الله ذلك مني. فقلت له: يا سيدی، أفتدلني أن أمشي إلى بلاد المسلمين و أدخل في دينهم؟ فقال لي إن كنت عاقلاً طالباً للنجاة فبادر إلى ذلك تحصل لك الدنيا و الآخرة. و لكن يا ولدي هذا أمر لم يحضره أحد معنا الآن؛ فاکتمة بغاية جهدک. و إن ظهر عليك شيء منه قتلتک العامة لحینک و لا أقدر علی نفعک. و لا ینفعک أن تنقل ذلك عني فإني أجدده و قولی مصدق علیک و قولک غیر مصدق علی. و أنا بريء من ذلك إن فُهِت بشيء من

<p>هذا، فقلت: يا سيدى، أعوذ بالله من سريان الوهم لهذا و عاهدته بما يرضيه.</p>	<p>چون این حقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرس شنیدم، نور هدایت و محبت حضرت خاتم الانبیاء(ص) به طورى بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و ما فیها در نظر من مانند جیفهٔ مردار گردید و محبت ریاست پنج روزه دنیا و اقارب و وطن پایچم نشد.</p>
<p>ثم أخذت في أسباب الرحلة و ودعته. فدعا لي عند الوداع بخير و زودني بخمسين دينار ذهباً. و ركبت البحر منصرفاً إلى بلدي مدينة ميورقة. فأقمت بها مع والدي ستة أشهر ثم سافرت منها إلى جزيرة صقلية و أقمت بها خمسة أشهر و أنا أنتظر مركباً يتوجه لأرض المسلمين.</p>	<p>از همه قطع نظر نموده، همان ساعت شیخ مدرس را وداع کرده، به التماس، شیخ مدرس مبلغی به عنوان هدیه به من بخشیدند که مخارج سفر من باشد. مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده، عازم سفر آخرت گردیدم.</p>

چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب؛ هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترک نموده، بعد از زحمات بسیار نیمه شبی وارد بلدهٔ ارومیه شدم. در همان شب رفتم درب خانهٔ حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور. بعد از اینکه مستحضر شدند که مسلمان آمده‌ام، از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند. و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمهٔ طیبه و ضروریات دین اسلام را به من القا و تعلیم نمایند. و همه را به حقیر القا و تعلیم نمودند و به خط سریانی

نوشتم که فراموشم نشود. و هم مستدعی شدم که اسلام مرا به کسی اظهار نمایند که مبادا اقارب و مسیحین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا اینکه وسواس نمایند! بعد شبانه به حمام رفته، غسل توبه از شرک و کفر نمودم. بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده، ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم. **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ.** خدا را به صد هزار زبان تشکر می‌نمایم که در کفر نمردم و مشرک و مثلث از دنیا نرفتم. و بعد از شفا از مرض ختان مشغول قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده، و بعد به قصد تکمیل علوم و زیارت عازم عتبات عالیات گردیدم. پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید کرام مدتی عمر خود را در تحصیل و زیارت گذرانیدم و خدا را به عبادت حق در آن امکان شریفه عبادت نمودم.<sup>۱</sup>

از این داستان معلوم می‌شود که مرحوم فخرالاسلام هرگز نتوانسته است هویت استاد مدرس را آشکار کند: استاد از وی عهد و سوگند می‌گیرد که در حال حیات و مماتش این معنی را اظهار نکند و اسم او را نبرد. او می‌گوید که این کار موجب صدمه کلی است: در حال حیات از برای خود استاد و بعد از ممات او برای اقارب و تابعانش؛ و دور نیست که مسیحیان اگر بدانند این معنی از وی بروز کرده است، قبرش را بشکافند و جنازه او را آتش بزنند. آن دو انجیل خطی مربوط به قبل از اسلام نیز به جهان اسلام منتقل نشده است.

ضمناً این سخن استاد مدرس که «اغلب قسیسین در باطن حالت مرا دارند و مانند من بدبخت نمی‌توانند ظاهراً دست از ریاست دنیویه بردارند؛ و الا هیچ شک و شبهه‌ای نیست در اینکه امروز در روی زمین دین اسلام دین خداست» اغراق آمیز است و به همین دلیل، هنگام بازنویسی داستان در کتاب‌های اسلامی معمولاً به جای «اغلب قسیسین»، «عده‌ای از کشیش‌ها» می‌گذارند.

مرحوم محمد صدر هاشمی درباره آن جناب می‌نویسد:

ملا صادق ملقب به فخرالاسلام اصلاً از آسوری‌های ارومیه، ولی در آمریکا زاییده شده و سپس مسلمان گردیده و به طهران آمده و به همین سبب او را

۱. ایس‌الاعلام، ج ۱، ص ۲۱۶ و خلاصه آن در ج ۵، ص ۱۸۳-۱۸۶، قس: تحفة الأریب فی الرد علی أهل الصلیب، بیروت، دارالانشاء الإسلامية، ۱۴۰۸، ص ۶۵-۷۱.

جدیدالاسلام لقب دادند. وی در آغاز مشروطیت از پیروان مرحوم طباطبائی بود و به دستور او با کشیشان به مباحثات مذهبی می‌پرداخت و این گفت‌وگوها را در روزنامه‌اش به چاپ می‌رسانید. در شماره ۱۹ سال هشتم روزنامه جبل‌المتین مورخ ۲۸ شوال ۱۳۱۸ق راجع به فخرالاسلام این‌طور می‌نویسد: «جناب مستطاب آقای فخرالاسلام که در سوابق ایام در میان طایفه نصاری از قسیسین عظام و کشیشان والامقام بود، به هدایت ملک علام قریب به ۲۵ عام است در شرف اسلام درآمده‌اند. شرح حال خود را در صدر کتاب انیس‌الاعلام فی نصرۃ الاسلام مسطور داشته‌اند. بعد از هدایت مدتی در عجم به تحصیل علوم اهل اسلام اشتغال ورزید و بعد از آن به عتبات عالیات عازم در آنجا زحمات کشید و تحصیل علوم اهل تحصیل نمود تا به رتبه اجتهاد رسید از علمای آن حدود اجازه اجتهاد دریافت کرد و به طرف عجم قرار معاودت نهاد. بعد از زیارت حضرت ثامن‌الائمہ (ع) به طهران رسید و به امر شاه شهید به تصنیفات مشغول گردید. تا کنون کتب متعدده مرتب ساخته که در حقیقت لوای اسلام را برافراخته و برق کفر را برانداخته است. کتاب انیس‌الاعلام فی نصرۃ الاسلام که از جمله مصنفات ایشان است، دو جلد می‌باشد. جلد اول آن قریب سه سال است طبع و منتشر شده و جلد دوم آن را جناب رکن‌الملک دستور طبع آن را داده‌اند.<sup>۱</sup>

مرحوم خانابا مشار شرح حال وی را چنین آورده است:

محمد صادق فخرالاسلام ابتدا در کیش سریانی بود. پدرش در ارومیه می‌زیسته و چون در ارومیه طایفه نصاری کلیسا و مدرسه داشتند، او در مدرسه آنجا به تحصیل مشغول شد تا به درجه کشیشی رسید. سپس از آن دین برگشته، دین اسلام اختیار نمود و مشغول تحصیل علوم اسلامی گردید. پس از مدتی تحصیل نزد علمای ایران به نجف مهاجرت کرد و مدت شانزده سال به تحصیلات خود ادامه داد تا از علمای اعلام اجازه اجتهاد گرفت و در سنه ۱۳۰۵ق به تهران آمده، به حضور ناصرالدین شاه رسید و شاه علت مسلمان شدن او را پرسش نمود؛ ادله حقه بیان نمود. بعد به تألیف کتب در حقیقت اسلام و افضلیت آن بر ادیان عالم مأمور شد و کتب فراوان در السنه مختلفه فارسی و عربی و انگلیسی و

۱. تاریخ خرابد و محلات ایران، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.

فرانسه و سریانی نگاشته است. دست در منبر هم داشت و مقدمه منبر خود را از تورات و انجیل به زبان عبری و سریانی قرار می داد. به دستور سید محمد طباطبائی مجتهد در تأسیس مدرسه اسلامی در تهران دخیل بود و در اواخر عمر به نشر روزنامه نیز پرداخت. فاضل شریانی در روزنامه ایران مورخه شوال ۱۳۱۸ ق تأکید می کند که دولت و ملت باید مؤلفات فخرالاسلام را که از بهترین تألیفات در رد نصاری است، چاپ کنند.<sup>۱</sup>

مصحح کتاب انیس الاعلام می نویسد:

نویسنده کتاب در یک خانواده مسیحی ساکن کلیسای رضائیه<sup>۲</sup> دیده به جهان گشود... در سلک روحانیت کلیسای نسطوریها (آسوریها) درآمد و در خدمت رابی یوحنا بکیر، یوحنا جان و رابی عاز به کسب دانش پرداخت و مدرسه عالی آسوریها را به پایان رساند و مردی دانشمند و قسیسی عالی مقام گردید. سپس به واتیکان سفر کرد تا اطلاعات مذهبی خود را کامل تر گرداند! در آنجا به خدمت قسیسها و مطرانهای والامقام مانند رابی تالو و کورکز رسید. و چون در واتیکان درس خواند عقاید کاتولیکی در او اثر گذاشت.<sup>۳</sup>

و سخنی از علامه شهید مرتضی مطهری (ره) درباره او:

اخیراً تحقیقاتی شده است از طرف خود فرنگیها و از طرف بعضی از مسلمینی که در این قضایا مطالعه داشته اند، راجع به بشارت هایی که در کلمات حضرت عیسی (ع) یا پیغمبران دیگر آمده است و مخصوصاً همان طور که در هفته پیش گفتم، بعضی از علمای مسیحی که اطلاعات بسیار عمیقی در مسیحیت داشتند و بعد مسلمان شدند، این اطلاعات را در اختیار مسلمین قرار دادند که گفتیم در میان کتابها - البته من اطلاعاتم در این زمینه آن قدر زیاد نیست - تا آنجا که ما اطلاع داریم، آن که از همه بهتر است، همین کتاب انیس الاعلام فخرالاسلام است. فخرالاسلام یک عالم بزرگ مسیحی بوده و بعد مسلمان شده و یک مسلمان بسیار مخلص است و به زبان عبری و سریانی هم ظاهراً آشنا بوده است. او متن

۱. رک: انیس الاعلام، ج ۲، ص ۶.

۲. ارومیه در فاصله سالهای ۱۳۱۴-۱۳۵۷ش «رضائیه» نامیده می شد. ضمناً تعبیر «کلیسای ارومیه» در سخن فخرالاسلام به معنای «جامعه مسیحی ارومیه» است و لزوماً به روستای «کلیسای کندی» در آذربایجان غربی اشاره نمی کند.

۳. انیس الاعلام، ج ۱، ص ۶.

این بشارت‌ها را به آن زبان‌های اولی نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

دربارهٔ اظهارات بالا تذکر چند نکته ضروری است:

۱. خود جناب فخرالاسلام می‌گوید که در ارومیه متولد شده است، پس نمی‌تواند در آمریکا به دنیا آمده باشد.
۲. خود آن جناب می‌گوید که علوم دینی مسیحیت را در ارومیه آموخته است، پس تحصیل او در واتیکان صحت ندارد.
۳. خود آن جناب می‌گوید که در هجده سالگی مسیحیت را ترک کرده و بی‌درنگ به تحصیل علوم اسلامی پرداخته است؛ پس وی نمی‌تواند یک عالم بزرگ مسیحی باشد.
۴. همهٔ آثار آن جناب به زبان فارسی است و اگر یکی دواثر عربی هم داشته باشد، اینکه گفته‌اند کتاب‌هایی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و سریانی نوشته است، درست نیست.

## ۲. دفاع از اسلام

مرحوم فخرالاسلام در زمان غربت اسلام به پا خاست و با تألیف کتاب، خطابه، مناظره و نشر روزنامه از مقدسات اسلامی دفاع کرد. او تیرهای زهرآلودی را که کشیش فندر (پفاندر) آلمانی (نویسندهٔ کتاب سنحش حقیقت‌امیزان الحق) و سایر مبلغان مسیحی قرن نوزدهم به سوی پیامبر عالیقدر اسلام (ص) و قرآن مجید پرتاب کرده بودند، به سوی خودشان برگرداند.

در مورد کتاب اینس‌الاعلام آن جناب باید توجه داشت که تقریباً همهٔ مباحث مربوط به مسیحیت در این اثر از کتاب نفیس اظهارالحق نوشتهٔ علامه رحمت‌الله هندی اقتباس شده است. اظهارالحق (به شهادت چند مورد از خود کتاب)<sup>۲</sup> در سال ۱۲۸۰ق به زبان عربی تألیف شده است. این کتاب از سال ۱۲۸۴ق به بعد چند بار چاپ شده و مؤلف آن در سال ۱۳۰۸ق درگذشته است. اینس‌الاعلام (به شهادت ترجمهٔ همان موارد)<sup>۳</sup> در سال ۱۳۱۲ق به زبان فارسی تألیف شده و مجلدات آن از سال ۱۳۱۵ق به بعد چندین بار به طبع رسیده است.

علامه رحمت‌الله هندی می‌گوید که به سبب تسلط انگلیسی‌ها بر هندوستان به منابع

۱. آشنایی با قرآن، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۳.

۲. رک: اظهارالحق، القاهرة، دارالحدیث، ۱۴۱۳، ص ۸۲۰، ۸۳۰ و ۹۱۵.

۳. رک: اینس‌الاعلام، ص ۶، ص ۲۷۶ و ۲۹۸ و ص ۳، ص ۱۶۷ (به ترتیب موارد مذکور در باورقو قبلا).



فراوانی از مسیحیت دست یافته و از آنها در تألیف اظهارالحق سود جستته است.<sup>۱</sup>  
البته مرحوم فخرالاسلام برای تألیف انیس الاعلام از منابع فراوان دیگری نیز بهره برده و درجه انتحال کتاب او از آثار زیر به مراتب کمتر است:

۱. تفسیر گازر که همان تفسیر ابوالفتوح رازی است با اندکی تلخیص.
  ۲. ربیع الشیعة منسوب به مرحوم سید ابن طاووس (ره) که همان اعلام الوری تألیف مرحوم طبرسی (ره) است و کسانی نام سید را به اشتباه یا از روی غرض در مقدمه آن گنجانده‌اند.
  ۳. عوالم العلوم از مرحوم شیخ عبدالله بحرانی (ره) که همان بحار الانوار تألیف مرحوم علامه مجلسی (ره) است با ترتیبی تازه.
  ۴. تحفة اثناعشریه از شاه عبدالعزیز دهلوی که ترجمه و نگارش الصواعق الموبقة تألیف نصرالله کابلی است.
  ۵. سیر حکمت در اروپا از محمد علی فروغی که ترجمه و نگارش تاریخ فلسفه، تألیف فوئیله (Fouillet) است.
  ۶. قصص قرآن از صدرالدین بلاغی که از روی کتاب قصص القرآن، تألیف احمد جادالمولی و دیگران ترجمه شده است.
- عمده ابتکارهای مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام به قرار زیر است:
۱. ترجمه دقیق متن اظهارالحق: اغلاط، اختلافات، تحریفات و بشارات عهدین و...؛
  ۲. جابه‌جا کردن فصول متن اصلی به سلیقه خود؛
  ۳. افزودن یا کاستن مطالبی در ضمن مباحث و فصول مستقل؛
  ۴. دادن صبغه شیعی به کتاب؛<sup>۲</sup>
  ۵. حذف یا تغییر برخی از شواهد دال بر مؤلف اصلی؛<sup>۳</sup>
  ۶. اضافه کردن ترجمه سریانی آیات کتاب مقدس، به ویژه عهد جدید، طبق تصور مسلمانان که زبان انجیل را سریانی می‌دانسته‌اند و نقل بخش‌هایی از کتیکیزم سریانی (فتیسیموس) با ترجمه. از سخن خود آن مرحوم معلوم می‌شود که اصرار وی بر زبان سریانی بهانه به دست مخالفانش داده است:

۱. «و هذه الكتب في بلاد تسلط عليها الانجليز كثيرة الوجود، فمن شك فليطابق النفل بأصله» اظهارالحق، ص ۱۲.

۲. نا آنجا که داستانی مربوط به حسین بن علی واقدی (اظهارالحق، ص ۷۸۴، ۷۸۳) به یکی از ائمه (ع) نسبت داده شده است (انیس الاعلام، ج ۶، ص ۲۳۴؛ قس: بحار الانوار، چاپ تهران، ج ۵، ص ۱۲۳).

۳. برای مثال رک: اظهارالحق، ص ۳۳۱، ۴۹۸ و ۵۹۸؛ و معادل آنها در انیس الاعلام، ج ۲، ص ۱۸۷، ۳، ص ۶۱، ۱۶۸.

مؤلف (غفرالله له) گوید: پس معلوم و مشخص گردید... که زبان حضرت عیسی (ع) و انجیل و حضرت مریم (ع) و حواریین همان زبان سریانی بوده است که اغلب متفولات ما در این کتاب مبارک و سایر مؤلفات خود به همین زبان است. به این دانستی بطلان قول عبدالمسیح کشیش را در رساله خود المسمی به برهان بطلان فخر نادان که در توجیه اشکالات و رفع اعتراضات رساله شریفه برهان المسلمین که از مؤلفات این حقیر است، نوشته است در صفحه ۲۵ و ۲۶ از رساله مطبوعه سنه ۱۸۹۹ المسیحی واضح و آشکار گردید که اعتراض بر حقیر کرده است که بیانات خود را به لسان اصلی ننوشته است. معلوم می شود که این کشیش غلط و یا مغلط و یا جاهل صرف است و یا تاکنون زبان حضرت عیسی (ع) را ندانسته است؛ مع ذلک می خواهد اشکالات برهان المسلمین را رفع نماید (این جمله در حین طبع ملحق به کتاب گشت، تقریباً هفت سال بعد از فراغ از تصنیف).<sup>۱</sup>

لازم است یادآوری شود که خطاهای اندکی از اظهارالحق به انیس الاعلام سرایت کرده است، مانند تعبیر «اتهیوبک» (به جای «حبشی» Ethioptic در اظهارالحق، ص ۵۲۸ و ۵۷۸ و انیس الاعلام، ج ۳، ص ۹۰ و ۱۳۰) و تعبیر «ممانی دیز» (به جای «ابن میمون» Maimonides در اظهارالحق، ص ۵۹۱ و انیس الاعلام، ج ۳، ص ۱۵۳). خود فخرالاسلام نیز سهوهایی داشته است، مانند ترجمه «توراة السبعین» (در اظهارالحق، ص ۳۹۸) به «هفتاد تورات» (در انیس الاعلام، ج ۲، ص ۳۰۹).<sup>۲</sup>

این عالم ربانی سرانجام پس از عمری مجاهدت زبانی و قلمی برای اعتلای اسلام و عزت مسلمانان، در حدود سال ۱۳۳۰ قمری (برابر با ۱۲۹۱ شمسی و ۱۹۱۲ میلادی) در تهران به ابدیت پیوست و پیکر پاکش با تجلیل فراوان تشییع و در امامزاده عبدالله (ع) شهر ری به خاک سپرده شد.

۱. انیس الاعلام، ج ۸، ص ۱۳۸.

۲. مصحح چاپ هشت جلدی انیس الاعلام نیز با اینکه از منابع فراوانی بهره برده، مناسفانه از اظهارالحق بی خبر بوده و در فهرست منابع خود به آن اشاره نکرده است. این مسئله بر ویرایش کتاب تأثیر نامطلوب گذاشته است.